



نژاد و ملیهای افغانستان

بخش دوم: افغان

مطابق به قانون تابعیت افغانستان عموم افرادی که در افغانستان اقامت می‌کنند افغان و تبعه افغان هستند. (به استثنای کسانی که مدارک تابعیت آنها مصرح و مصداق است و حکومت افغانستان بر مدارک تابعیت آنها اعتراضی ندارد).

۲- عموم افرادی که از پدر و مادر تبعه افغانی در داخل و یا خارج مملکت افغانستان متولد شده‌اند افغان و تبعه افغان هستند.

۳- افرادی که به صورت لقیط در افغانستان متولد شده‌اند افغان هستند.

۴- افرادی که در افغانستان از پدر و مادر اجنبی متولد شده‌اند مشروط بر اینکه یکی از والدین آنها در افغانستان متولد و متوالیا در افغانستان اقامت نموده باشند افغان و تبعه افغان هستند.

۵- افرادی که در افغانستان از پدر و مادر و یا از والدین تبعه خارجه متولد شده و به سن رشد رسیده و بعد از آن تماماً در افغانستان سکونت اختیار کنند افغان و تبعه افغان هستند.

پس گفته می‌توانیم افغان کسی را گویند که تذکره تابعیت افغانستان را داشته باشند. صرف نظر از زبان ملیت رنگ و پوست. که تعریف قانونی و جامع است. نام افغان و اوگان نام بسیار قدیمی است که در منابع مهم و معتبر تاریخی مثل الکامل ابن اثیر؛ تاریخ بیهقی؛ تاریخ یمینی و حدود العالم آمده و بخصوص در سفر نامه ابن بطوطه به کرات ذکر شده. البته کلمه افغان به باشندگان که در مناطق کوههای سلیمان بین افغانستان و پاکستان امروزی زیست می‌نمودند یاد می‌نمودند. کلمه افغان یک کلمه است که پس از هوتکیان مردم ایران و غرب افغانستان به مردمان که دارای زبان پشتو بودند استعمال می‌نمودند. در کتاب تاریخنامه هرات سیفی هروی، ۳۶ مرتبه کلمه افغانستان و دو مرتبه هم کلمه اوغانستان به کار رفته است. قبلاً نام افغانستان به محدوده کوچک در نواحی بنو وزیرستان و اطرافش یعنی شهرهای در جنوب افغانستان قرار داشت اطلاق می‌شده است. اینک که عربها ایرانیها چرا افغان می‌گفتند دونظر است. افغان که مختصر آن اوغان است بمعنی فغان وناله ترجمه شده می‌تواند. نام افغان در قدمه اول بالای هوتکیان و کوچیان نام گذاری شده است. هوتک شاخه از قوم غلجای هستند. که زیاده بشکل کوچی زندگی داشتند. این گروه از دومتري با صدای خیلی بلند صحبت می‌نمایند. یعنی با فغان بلند صحبت می‌نمودند. امکان آن می‌رود که واژه افغان از صدای بلند آن گرفته شده باشد. اما اوگان یک کلمه جامع با مفهوم و ریشه تاریخی دارد معلوم میشود که افغان از اوگان گرفته شده است. اوگان در چندین زبان و زبان سانسگریت معنی دارد. در زبان سانسگریت سرزمین را از پکتیا تا غزنی بنام او روه یاد می‌کردند. یعنی (او) مردمان بودند که در پکتیا امروزی و روه غزنی را می‌گفتند. اوگان خانه افها و یا اوها معنی می‌دهد. زیرا گان بمعنی خانه است. مانند سمنگان روزگان مژگان و غیره ولی در زبان روسی ممالک سکندراوی، اکثر زبانها و سانسگریت اف af یا , avt و بدون را معنی می‌دهد. افگان یا اوگان بمعنی بی خانه، بدون خانه معنی می‌دهد. این کلمه درست تر تعریف شده است. اوگانها زمانی از بلوچستان تا هندوستان و پاکستان امروزی در حال کوچ و مهاجرت و خانه بدوش بودند. پس از اینکه مغلیان شهر هارا قتل عام نمودند پشتونها اراضی آنها را در تصرف آورده و اکثر آنها باشندگان همان محل شدند. کلمه اوگان "اوگانا" (Avagāṇa) را ستاره شناسان هندی در قرن ششم میلادی و اراها میهیرا در کتاب خود برهات سامهیتا نوشته است. به اساس نوشته البیرونی نام افغان از کلمه اسواکا Asvaka که حدود ۲۰۰ سال قبل المیلاد در مهاجراته ذکر گردیده و معنی اسپ سواران را می‌دهد. احمدعلی کهزاد در اثر خود بنام (افغانستان

در شاهنامه) می گوید که کلمه افغان یک کلمه مرکب و در سانسکرت بشکل اسواغانه Asva_ghana که اسو بمعنی اسپ و غان بمعنی مکان است یعنی (سرزمین سواران) که بعداً هم بمفهوم مردم و هم بمفهوم سرزمین بکار رفته است. بعد از آن نام افغان بشکل ابگان و اوگان در معبد نقش رستم در شهر پرسی پولیس (اصفهان امروزی) دیده شده است. کلمه افغان مُعرب اغوان یا اوغان زبان ارمنی است که معنای ساکنین کوهستان را میدهد.

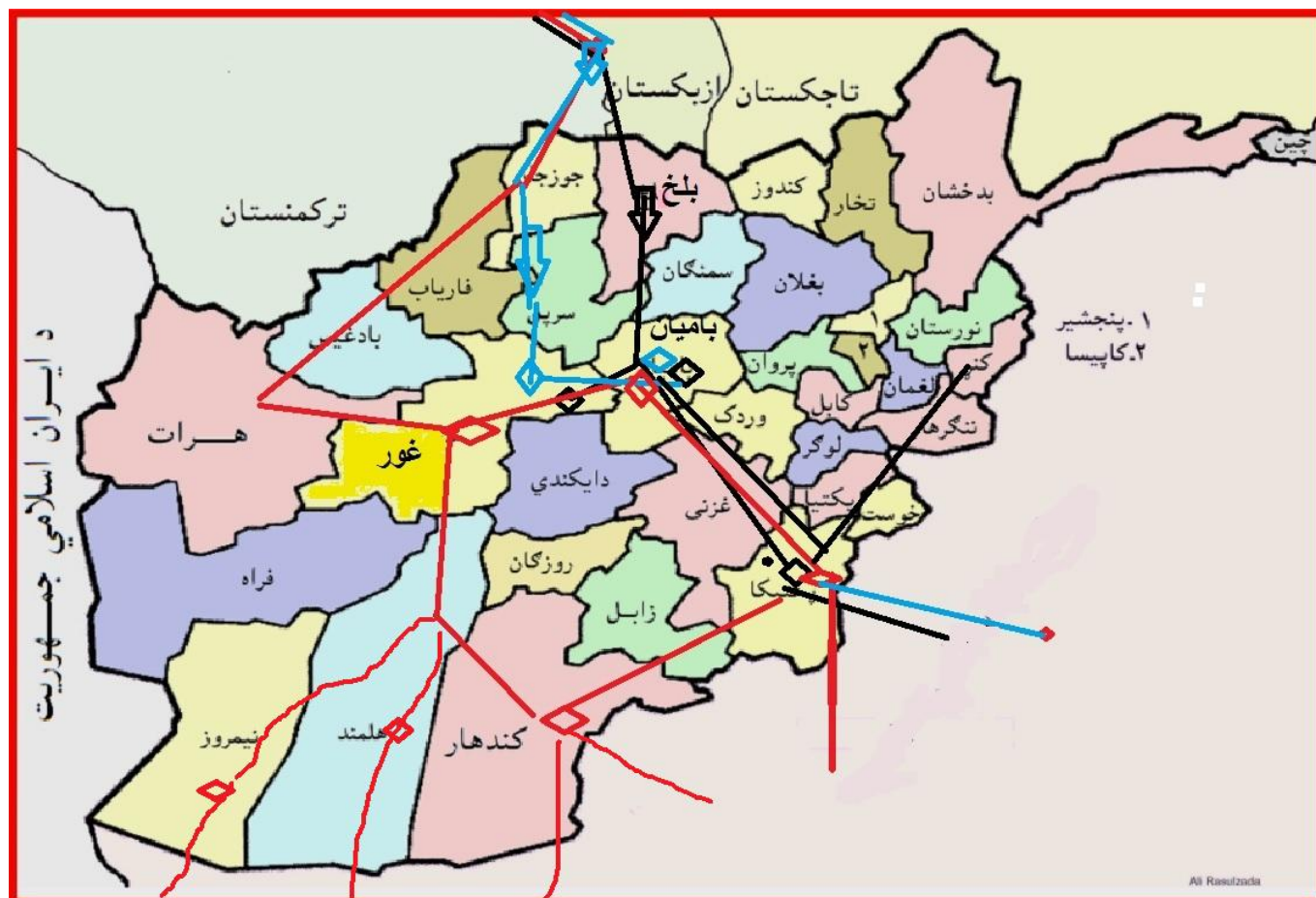
بدین اساس پشتونها در شرق بنام پختون پشتون پتان و پکعت در غرب بنام افغان یاد می گردیدند. چون احمد شاه بابا خود سپه سالار نادرشاه افشار بود. او باین کلمه آشنائی کامل داشت. زمانیکه نادرشاه افشار کشته می شود. او حریم نادرشاه را پناه می دهد و بعداً اعلان استقلال می نماید. و نام افغانستان را به عوض خراسان بر کشور و قلمرو خود می ماند. آنها سازنده این کشور است و نام گذاری حق مسلم آنها بوده است. دقیقاً چرا احمد شاه بابا افغانستان نام نهاد به این داستان توجه کنید. گویند احمدشاه بابا می خواست قلعه در قندهار بسازد مادرش در نزدش آمد و او را از ساختن قلعه جلوگیری نمود. مادرش به او گفت برای خود قلعه می سازی آن مردمان که از دور دستها سپاه تو شده اند چگونه پناه یابند. آنها می گویند چگونه پناه یابند. احمدشاه بابا تصمیم گرفت به عوض قلعه کشور را بسازد تا برای تمام افغانها قلعه باشد. بدین منظور در بار اول تاخت و تازهای بالای ایران نموده بلوچستان امروزی را در زمره پادشاهی خود نمود. زیرا بلوچستان همیشه جزوه ملت افغان بودند و افغانستان قدیم در همین محل وجود داشت. بلوچها در زمان هوتکیان و احمد شاه بابا همه یکجا می رزمیدند. پس از آن بالای شمال افغانستان و بلاخره به دهلی حمله نموده آنجا را جزو قلمرو خود نمود. زیرا در تمام این مناطق افغانها بود و باش داشت و حرف مادر را تطبیق نمود. این یک حقیقت است که پدر کلانم جنرال عبدالطیف پوپل در کودکی بمن قصه نموده بود.

پشتونها

پخ یا پکت یکی از اقوام جنگجو هندو آریائی است. که در کنار شرقی هندو اروپائی زیسته و از آنجا به اثر فشار دیگر اقوام بطرف جنوب هندوکش یورش بردند. بالاخره در محل مسکن گزین شدند که بنام پکتیس، پکتین، پکتیا و مردم آنرا پکتون (پختون) یا خانه پکتها یاد می نمودند پروفیسور مورگنسترن در مورد منشای قبایل افغان نوشته است: پکتوکی برای اولین بار توسط هیرودت نوشته شده است. موصوف یاد آوری نموده است که پشتونها یکی از یازده قبیله آریائی ها اند که از جنوب دشت های آسیای میانه مهاجرت را آغاز نموده پس از عبور از سلسله کوه های سرد هندوکش در حوالی دامنه های کوه های سلیمان جای گزین شدند. هیرودت می نویسد که مردم پکتیک مردمان جنگجو و دلاوری بودند. پشتونها با بلوچها همیشه در هم زیستی قرار داشتند. مسیر احتمالی که پشتونها داخل غزنی و پکتیا شدند دو نظر است. از راه مرو داخل سیستان قندهار غور بامیان غزنی پکتیا. راه دوم آسیای میانه بلخ بامیان غور غزنی پکتیا. پشتونها مردمان مالدار و خانه بوش بودند در تابستانها در کوه پایه های هندوکش و بابا به مالدار می پرداختند. گروه کوچک از اینها در قندهار بلوچستان ارزگان بامیان غور غزنی و پکتیا متوطن اصلی شدند. گروه بزرگ آنها خانه بدوش بین غزنی و سیستان بودند. این قوم الی ورود اعراب خط و نوشته نداشته اند.

پشتونهای قسمت غربی در سالهای ورود عربها مسلمان گردیدند. قسمت شرقی قوم پکت همزمان با حملات اعراب به کابل مسلمان نگردیده پس از اینکه مردم کابل مسلمان شدند آنها مسلمان گردیدند. که مسلمان شدن این قوم مشکل بوده با شکنجه مسلمان گردیدند. که بنام سوته مسلمان می گفتند. نشانه دیگر این قوم اینست که بعضی از پشتونها دارای چشمان سبز، آبی و تاتار می باشند. در زبان قدیم پکتها حرف ف و غ وجود نداشته است. چنانچه تا اکنون مردم پکتیا افغانستان را اوگانستان می گویند. پس از اینکه تعداد این قوم از دیاد یافت به ولایات قندهار هلمند لهوگر کابل هجرت نمودند. اعراب سلطان محمود غزنوی غوریان در جنگها از گروه این قوم (سوریها) در لشکر خود استفاده نمودند. اولاده های شنسب (فخرالدین)، امیر پولاد امیر امیر کرورو باقی شاهان سوری در کوهسار تخارستان و غور و هرات و خراسان حکمرانی داشتند و بنام غرشاه یاد می شدند. امکان آن می رود که غرزوی غرزی و غلجی از همین دودمان نام گرفته باشد. اکثرأ سوریان غوریان با غزنویان متحد شده در لشکر کشائی غزنویان به هندوستان سهیم بودند. درین لشکر کشائی غوریان (متشکل از چندین ملیت) صاحب قدرت شده نسل

آنها تا هندوستان رسید. کنون تعداد شاخه‌های ملیت پشتون زیاد بوده در هر گوشه و کنار افغانستان پاکستان و هندوستان زندگی دارند. اقوام بزرگ پشتونها در نام قومی خود حرف زی یا زائی برای اقوام بزرگ و برای قبایل کوچکتر خود خیل را استعمال می‌نمایند. ولی در قوم غلجائی چنین پساوند آنقدر استعمال ندارد. اولین اقتدار پشتونها در زمان امیر کرور بوده است. مسیر احتمالی مهاجرت پشتونها از آسیا میانه به افغانستان چنین نوشته خواهد شد.



زبان پشتو

زبان پشتو یا پختو یکی از شعبه زبان‌های هند و آریائی می‌باشد. چهره و گرامر زبان پشتونها نزدیک به زبان هندی و بلوچی است. زبان این قوم به نسبت دوری از پایتخت و زیستن در میان دره‌ها از گزند زبان‌های خارجی و اعراب دور مانده و تا اکنون دارای گرامر خاص خود است. نشان می‌دهد که این سه قوم همیشه در هم زیستی قرار داشته و زبان آنها خواهر سانسگری است. در الفبا پخ‌ها یا پکتها حرف (ژ) استعمال زیاد دارد. از استعمال این حرف معلوم می‌شود که این قوم در نواحی غربی هندوآریائی یعنی شمال قزاقستان حیات داشتند. دانشمند افغانی عبدالحی حبیبی در یکی از آثار خود نوشته که ... این زبان اصلاً جزء زبانهای هندواروپائی است و با زبانهای قدیم آریائی مانند سانسگری و زندقرابت مستقیم دارد... این زبان منسوب به قوم پشتون است لفظ پشتون در ریگویدا پکته آمده و با نام بخدی، بختی که در کتاب اوستا برای باختر و بلخ ذکر شده ربط دارد. هرودوت مورخ یونانی آنها پکتیس و پکتویس و سرزمین آنها را پکتیکا ذکر کرده و بطلمیوس هم آنها پکتین نوشته است پس نام پشتو از همان پکته - پکتویس - پکتین ساخته شده و پشتو و پختو تلفظ می‌شود. روان شاد صدیق فرهنگ با مطالعه کم نوشته است که قبل از قرن ۱۷ ادبیات پشتو وجود نداشته است. در حالیکه امیر کرور شنب و غرغشتیان در افغانستان تاریخ ساخته است و هم در عصر غوریان شعرای پشتون شعرهای سروده اند. در پشتو سی حرف موجود است که بیست و شش حرف آن صامت و چهار مصوت است. آثار ادبی پیش از اسلام این زبان بدست نیامده ولی

بعد از قرن اول هجری اشعار و منظوماتی موجود است که بر حیات ادبی این زبان در اوائل اسلام دلالت می‌کند. کتاب پته خزانه (گنجینه پنهان) که بسال ۱۱۴۲ هـ. ق. ۱۷۲۹ م. در قندهار نوشته شده بااستناد کتب قدیمه پشتو برخی از منظومات و اشعار پشتو را که به قرن دوم هجری تعلق دارد نقل کرده است. شعرای قدیم پشتو که اشعارشان تاکنون بدست آمده است امیرکروور پسر امیر پولاد می‌باشند.

پشتون‌های افغانستان به دو طائفه بزرگ تقسیم می‌شوند:

۱. غلجایی (خلجی) که از جمله قدیمترین اقوام بوده که در تواریخ مختلف از آنها یادآوری شده و سلسله‌های پادشاهی سوری لودی خلجیه تغلقیه سیدها هوتکی‌ها مربوط همین قوم می‌باشد. اقوام هوتک ترکی لودی سوری از اقوام مشهور غلجی اند که در افغانستان ایران و هند حکومت نموده اند. سکونت اصلی این طائفه غور و بامیان بود. پس از حمله چنگیز بر بامیان تیت و پاشان میشوند. در سالهای ۱۷۳۸- دوره هوتکیان دوباره به قدرت رسیده در سال ۱۷۰۹ توسط نادرشاه افشار (ترکمن) شکست می‌خورند.

۲. پوپل (درانی سدوزائی محمد زائی بارکزای) دیگر طایفه‌هایی پشتون شامل زدران، منگل،، درانی، اندر، کاکر، احمدزی، سربنی،، سوری، گدون، ستانکزی، یوسفزی، بنوچی، سواتی، سهاک، شینوار، و غیره هستند که از جمله گروه‌ها و خیل‌های مهم قوم پشتون هستند. این اقوام ۱۲ سال پس از هوتکیان (۱۷۴۷) در افغانستان قدرت را بدست گرفته الی سال ۱۳۵۷ هجری شمی دوام داشت.

طایفه‌های وزیری و محسود از مهم‌ترین طوایف مناطق غربی پشتونستان هستند. وزیرستان شمالی توسط طایفه «وزیری» اداره می‌شود. این طایفه در وزیرستان جنوبی هم زیست می‌نمایند و یک سوم جمعیت آن را تشکیل می‌دهد. دو سوم باقی‌مانده جمعیت وزیرستان جنوبی از طایفه «محسود» هستند.

پشتو زبان‌ها به دوبرخ و هفت شاخه تقسیم می‌گردد:

۱: سربین، غرغشت، بیتن که این سه با هم برادر بوده و پشتونهای اولی یا اصلی زبان بودند.

۲: کرلانی، اورمر، متی (بی بی متو) و پشتون‌های غیر آریائی (سامی). که زبان پشتورا در همجواری با پشتونها اختیار نموده و لی نسبت خونی ندارند. چنانچه تاجکان جلال‌آباد لغمان و قندهار از سالها به اینطرف زبان پشتورا اختیار نموده بنام پشتون یاد می‌شوند.

تاریخ پشتونها به اساس نوشته روانشاد دوکتور حبیبی

واقعیات و حقیقت

((سوریان طایفه نی بودند از پشتو زبانان خراسان و غور که تا کنون هم بنام (زوری) در بادغیس هرات در حدود زور آباد (زور ابدیاقوت) شمال غرب هرات موجودند، در دوره قبل الاسلام نیز این دودمان در کوهسار تخارستان و غور و هرات و خراسان حکمرانی داشتند و بقلب غرشاه یاد می‌شدند و منسوبند به شخصیت افسانوی قدیم ضحاک فردوسی (در منابع پشتو بحواله تاریخ سوری سهاک، در طبری و البیرونی و ابن بلخی: بیور اسپ ازدهاق - در مسعودی ده اک) که بقول طبری شکل معرب آن از دهاق است (اوستا: دهاکه = اژی دها = اژدها فارسی - اژدها پشتو) و اعلام خراسانی مانند ضحاک (حدود ۴۰۰) اسم پدر عبدالحی گردیز نویسنده زین الاخبار و ضحاک شیبای (حدود ۲۸۷ هـ) فقیه طاهری، و ضحاک شهری نزدیک بامیان و سهاکا (قبیله معروف آریائی قدیم که سکستان بنام شانست) و سهاک (صورت مفعن آن) و سهاکزی که نامهای اعلام و قبایل افغان است و انمود می‌کنند که این نام ریشه قدیمی در اعلام افغانستان قدیم دارد. دیگر از اعلام این دودمان بسطام، (صورت معرب گستم = و ستهم بمعنی پهلوان) است که فردوسی هم از او ذکری دارد. این شخص در شغان و بامیان و تخارستان و غور حکمرانی کرد، و بعد از آن امیر سور و سام سپه سالار دو برادر از همین طائفه در غور دست داشتند و امرای اقوام سوری منسوب بدین نامند، که فردوسی و مورخین دیگر ماهوی سوری نژاد، و لاذری جبل زور و بت معروف آنرا که هیون تسنگ در (۶۰۳ ع) بنام (شونا) دیده بود ذکر می‌کنند، و ابن فندق در تاریخ بیهقی نیز از سوری عمید

خراسان در عصر سلطان مسعود ذکری دارد و در ازمنه بعد شیر شاه سوری معروف نیز ازین قبیله افغانی در هند برخاست.

یکی از مشاهیر دودمان سوری شنسب بن خرنک است که بروایت منهاج سراج بحواله کتاب نسب نامه فخرالدین مبارکشاه معاصر حضرت علی (رض) بود و بردست آنحضرت ایمان آورد، و ازو عند و لوای علی (رض) بدو داده شد، و این اولین حکمدار غوریست که در دوره اسلامی ازو خبری داریم، و امیر پولاد غوری یک از فرزندان او بود، که اطراف جبال غور در تصرف داشت، و نام پدران خود را احیاء کرد، و چون صاحب الدعوت العباسیه ابومسلم مروزی اختلاف کرد، امیر پولاد حشم غور را بمدد ابومسلم برد، و در تقویت آل عباس آثار بسیار نمود، و مرکز حکمداری امیر پولاد مندیش غور بود، و برتمام جبال غور و مضافات آن حکم میراند (حدود ۱۳۰ هـ ۷۴۷ م) یکنفر فرزند امیر پولاد را که امیر کرور نامداشت از روی عنعنه مردم قندهار و متن کتاب پته خزانه بحواله تاریخی سوری محمد بن علی بستی می‌شناسیم، که بسال (۱۳۹ هـ ۷۵۶ م) در مندیش غور امیر و بنام (جهان پهلوان) که از القاب پهلوانان فردوسی است شهرت داشت، وی برپالشتان (والشتان شمال قندهار) و خیصار و تمران و برکوشک (قلاع معروف غور) تصرف داشت، و پهلوانی بود که با ۱۰ تن می‌جنگید، و بدین سبب او را کرور در پشتو بمعنی محکم و سخت) می‌خواندند، اقتدار این دودمان تا زمینداوری و بست و الشتان می‌رسید، وی نیز در جنگهای انقلاب خلافت از دودمان اموی به عباسی با ابومسلم همراه بود، و پته خزانه یک حماسه پشتوی او را بحواله تاریخ سوری نقل کرده، و او را دارای کلام متین می‌خواند، در این حماسه قدیم خود امیر کرور جهان پهلوان، احاطه حکومت خود را از مرو و هرات تا جروم (گرمسیر) و غرچ و تخار می‌شمارد و گوید که زرنج (سیستان) را بتیغ تیز کشودم. این شعر حماسی او از قدیم ترین آثار حماسی خراسان است و از روحیه قوی و غرور ملی و جهانگیری و جهانگشائی او حکایه می‌کند، و الفاظ و کلماتی دارد که اکنون در زبان پشتو زنده و مستعمل نیست.

امیر کرور بسال ۱۵۴ (هـ = ۸۰۰ میلادی) در جنگهای پوشنگ (غرب هرات) کشته شد و امیر ناصر فرزندش بعد از وی بر غور و بست و زمینداور حکم راند (حدود ۱۶۰ هجری ۷۷۶ میلادی) (1)

منهاج سراج بعد از امیر پولاد تا عهد هارون الرشید (حدود ۱۷۰ هـ ۷۸۶ م) ذکری از حکمرانان این دودمان ندارد، و این خلا را خوشبختانه پته خزانه بحواله تاریخی سوری محمد بستی پر کرده و از امیر کرور و امیر ناصر با قدری تفصیل ذکر می‌کند، و باز منهاج سراج امیر دیگر این خاندان را بنجی بن نهاران شنسبی یکی از کبار ملوک غور می‌نویسد، که با یکنفر امیر معاصر غوری ششی بن بهرام بدربار هارون الرشید رفتند، و امیر بنجی بلقب (قسیم امیر المومنین) به امارت غور، و امیر شیش به پهلوانی لشکر غور شناخته شدند (حدود ۱۷۰ هـ = ۷۸۶ م) امرای غور از نسل همین بنجی و سپه سالاران غور از نژاد شیش اند، که در عصر صفاریان بلاد نیمروز و بست و داور را تا تگین آباد و رخج گرفته، امیر آنجا را مستأصل کرد، درینوقت امیر سوری بر جبال غور امیر بود، و هنوز نصف مردم غور مسلمان نبودند، و بعد ازین امیر سبکتگین نیز بر غور حمله‌ها نمود، که با استقلال دودمان سوری صدمه رسانیده نتوانست و طوریکه در احوال عزنویان نوشته شده سلطان محمود نیز بر غور تاخت ولی امیر غور که درینوقت محمد سوری بود، گاهی اطاعت کردی و زمانی تمرد ورزیدی، تا سلطان محمود بقول بیهقی (۴۰۵ هـ ۱۰۱۴ م) و بقول ابن اثیر بسال (۴۰۱ هـ) از راه بست و خوابین جنوب غور با لشکر گران به غور آمد، که در سر لشکر او التونتاش حکمران هرات و ارسالان جاذب حکمران طوس بودند، و امیر محمد را بعد از جنگی که به مدد ده هزار لشکر خود کرد، در قلعه آهنگران محصور داشت. امیر محمد بعد از مدتی از قلعه بر آمده و بسطان تسلیم شد، سلطان او را با پسر کهترش شیش به غرنی برد، و در راه به حدود گیلان (نزدیک غزنه) زهری را که در زیر خاتم خود تعبیه کرده بود خورد و در گذشت، و مذلت و اسارت را قبول نکرد.

بعد از مرگ محمد از طرف سلطان محمود امیر بو علی بن محمد سوری در جبال مندیش غور بر جای پدر نشست و مطیع سلطان بود. و در غور به بنای مدارس و مساجد و قصرها پرداخت و شخص علم دوستی بود، وی تا اواخر عهد محمودی حکمرانی کرد، ولی در عصر مسعود از حدود ۴۲۵ هـ ۱۰۳۳ م) عباس بن شیش (برادرزاده بو علی) بر خاسته و کاکا خود را قید کرد، و بر تخت شاهی غور نشست. عباس مردی ستمگار و بیباک بود، و در علم نجوم ذوقی داشت. در ولایت مندیش در قلعه سنگه رصد گاهی را ساخت. ولی مردم از ظلم او بدربار سلطان ابراهیم غزنوی نالیدند، ابراهیم نیز بر غور لشکر کشید، و امیر عباس را بغزنه زندانی کرد. و امارت غور را به

فرزندش امیر محمد بن عباس که مطیع در بار غزنه و مردی پسندیده سیرت و عالم نواز و عادل بود سپرد (حدود ۴۵۰ هـ ۱۰۶۷ م) و بعد از امیر محمد فرزندش قطب الدین حسن بن محمد بن عباس که پادشاه بزرگ و جد سلاطین غور است بتخت رسید (حدود ۴۶۰ هـ ۱۰۶۷ م) وی عصات غور را بجنگ مطیع گردانید، و در جنگی که پبای کوشک و جیرستان (جنوب غربی غزنه) با یاغیان کرد کشته شد (حدود ۴۹۳ هـ) و پسرش ملک عزالدین حسین بر تخت غور نشست، وی با دولت سنجوی روابط دوستانه داشت، و پادشاه نیکو عهد و پسندیده اخلاق و عالم پرور بود که هفت فرزند او خراسان و غور و زابل و غزنه و بامیان و تخارستان را در سلطنت خود شامل کردند، و هریکی بر یکحصه حکم میراند بدین تفصیل:

۱ - قطب الدین محمد که رسماً لقب قدیم بویم ((غرشاه)) را بعربی (ملک الجبال) لقب خود قرار داد، و قلعه شهر فیروز کوه را تعمیر کرد، در ولایت ورشاد (ورساد) که قلمرو او بود با برادران خود مناقشتن کرد و بغزنه رفت و در آنجا از طرف بهرامشاه غزنوی کشته شد (۵۴۱ هـ ۱۱۴۶ م) و همین قتل سبب اختلاف دودمان غوری و غزنوی گردید.

۲ - بهاءالدین سام در سنگه مندیش غور بود، چون سلطان سوری بغزنی رفت فیروز کوه را نیر باو گذاشت و در (۵۲۴ هـ ۱۱۴۹ م) در فیروز کوه بر تخت نشست، با شاران غرجستان دوستی کرد، در گرمسیر قصر کجوران (کجران کنونی بین قلعه بین قندهار و غور) و در جبال هرات قلعه شیرسنگ و در غرجستان قلعه بندار و قلعه فیوار میان غرجستان و مادین بنا کرد، و دختر ملک بدرالدین گیلان (ملکه گیلان) که از نسب شنسبانیان بود بحباله آورد، که مادر دو پسر معروف او سلطان معزالدین محمد سام و سلطان غیاث الدین محمد سام باشد. سلطان بهاءالدین بغرض خوانخواهی برادر خود سلطان سوری لشکر جای جروم و غرجستان فراهم آورده و بر غزنین تاخت، ولی در گیلان (غزنی) از جهان رفت، وی در سفر غزنی تخت غور و جبال را به سلطان علاءالدین حسین برادر خود گذاشته بود.

۳ - ملک شهاب الدین محمد خرنک بن حسین خطه مادین باو تعلق داشت که ولایتی بود از غور و فرزندش ملک ناصرالدین ابوبکر در حدود (۶۱۸ هـ ۱۲۲۱ م) برولایت گزیو و تمران (شمال قندهار) حکمران بود، و بعد از تاختن چنگیز به دهلی بدربار التتمش بهند رفت، و در حدود (۶۲۰ هـ) در آنجا از جهان در گذشت.

۴ - ملک شجاع الدین علی بن حسین که در ولایت جرماس غور حکمرانی داشت، و بعد از علاءالدین ابوعلی پسرش در غور بجایش نشست، و در عهد سلطان غیاث الدین خطه غور و بست و و جیر و گرمسیر و درمشان و روزگان و غزنین باو سپرده شد، و بعد از فتح خراسان در نیشاپور حکمران بود، و سلطان معزالدین او را برده بر غرجستان و زمینداور حکمران گردانید و در (۶۰۱ هـ) کاخ جناباد ملاحظه قهستان را فتح کرد، ولی بعد از شهادت سلطان معزالدین در قلعه اشیار غرجستان محبوس گشت.

۵ - علاءالدین حسین بن حسین که در وجیرستان غور حکمران بود، بعد از انتقال برادر خود سلطان بهاءالدین بر تخت ممالک غور در فیروزکوه نشست، و لشکرهای غور و غرجستان را فراهم آورده روی بغرنه نهاد. سلطان بهرامشاه از غزنه با لشکر غزنه و هندوستان بر آمد، و از راه گرمسیر و تگین آباد به زمینداور آمد، علاءالدین که جنگ را به خونخواهی دو برادر خود می کرد، در نزدیکی های تگین آباد با لشکر بهرامشاه مصاف داد. و بعد از آن دوبار در حدود غزنه مقاومت غزنویان را شکسته بر پایتخت دولت غزنه قابض شد (۵۴۵ - ۵۴۶ هـ) وی آن شهر عظیم را بخاک برابر ساخت و سکنه آنرا هشت روز کشتار عام نمود، و از آنجا روی به بست و زمینداور آورد، شهر بست را که بعمارت و قصور محمودی در آفاق مثل آن نبود، نیز تخریب کرد، و بنا برآن به (جهانسوز) معروف شد. وی بعد ازین فتح تخارستان را نیز به دولت غوریه مرکزی ملحق کرد، و برادر خود فخرالدین سپرد.

علاءالدین بعد ازین با دولت سنجری و سلجوقی در آویخت، سلطان سنجر با وی در قصبه ناب هریرود مصاف داد و چون مردم از رفتار علاءالدین منضجر بودند، شش هزار سوار لشکریان خلجی و ترک او به سنجر تسلیم شدند، و خود علاءالدین بدست سنجر گرفتار شد، ولی چون سلطان سنجر از دست غزان مضمحل گردید، علاءالدین را نوازش و امداد داده بغور باز فرستاد. وی متمردان ولایت کاسی غور را مطیع کرده به فیروز کوه آمد، و چون مردم در غیاب وی ملک ناصرالدین حسین بن محمد را از مادین آورده و بر تخت فیروزکوه نشاندید بودند و قتیکه از عودت علاءالدین شنیدند ناصرالدین را بکشتند، و بعلاءالدین تسلیم شدند. وی بامیان تخارستان و بلاد جروم

(گرمسیر) و داور وبست و تولک جبال هرات و غرجستان مرغاب را نیز در تحت اطاعت سلطنت غور در آورد و رسل ملاحده الموت را نیز به کوهسار غور راه داد، و در حدود (۵۵۱ هـ - ۱۱۵۶ م) در سنگه غور از جهان رفت. چون بعد از وی پسرش سیف الدین محمد بر تخت فیروزکوه نشست رسل ملاحده را کشتار کرد، و بدفع فتنه غزان که بحدود هرات و قادس رسیده بودند همت گماشت، ولی زیاده از یکسال زنده نماند، و در روز جنگ غزان بدست سپه سالار شیش غوری کشته شد (حدود ۵۵۸ هـ - ۱۱۶۳ م) علاءالدین جهانسوز اولین سلطان بزرگ غوریست که مملکت افغانستان را تماماً در تحت اداره واحد در آورده و بمرکز فیروزکوه وصل کرد.

۶ - سلطان سیف الدین سوری (۵۴۳ - ۵۵ هـ - ۱۱۴۸ - ۱۱۴۹ م) اولین پادشاهی است از غوریان که لقب سلطان گرفت، مرکز شاهی او حصار استیه غور بود. چون برادرش قطب الدین ملک الجبال در غزنی کشته شد سلطان سوری با بهرامشاه غزنوی جنگ کرده و او را به وادی کورم دوانید، و خود وی بر تخت غزنه نشست، و غور را به برادر خود سلطان بهاءالدین گذاشت، ولی در موسم زمستان چون علاءالدین حسین برادرش از غزنی به غور رفت بهرامشاه با لشکر افغان خلجی (غلجی) از طرف شرق بر غزنه تاخت آورد، و سلطان سوری را با وزیرش سید مجدالدین موسی بگرفت و بسرپل طاق غزنه بیاویخت، تا که برادرش جهانسوز با انتقام وی غزنه را ویران کرد.

۷ - ملک فخرالدین مسعود از همه برادران مهتر بود و در کاسی غور امیر شد. چون سلطان علاءالدین جهانسوز بعد از فتح غزنه تخارستان را نیز منقاد نمود، ملک فخرالدین مسعود برادر مهتر خود را بر بامیان حکمران گردانید، وی جبال شغنان و تخارستان را تا درواز و بلور و وخش بدخشان در ضبط آورد، و طوریکه در احوال غیاث الدین محمد میخانی، در جنگ راغ زر بدست برادر زاده گان خود گرفتار آمد، و واپس به بامیان فرستاده شد، و در آنجا در گذشت (حدود ۵۵۰ هـ - ۱۱۵۵ م) بعد از او پسر بزرگش شمس الدین محمد در بامیان امیر وازدربار فیروز کوه و حضرت سلطان غیاث الدین نیز برسمیت شناخته شد وی بخل و چقانیان و وخش و جروم (گرمسیر) و بدخشان و جبال شغنان را بدست آورد و در جنگ رودبار مرو با لشکر غور بدفع سلطاننشاخ خوارزمشاهی مشارکت کرد و لقب سلطان یافت، و پس از وفات او فرزندش بهاءالدین سام که پادشاه بزرگ و علمدوستی بود بر تخت بامیان نشست (۵۸۷ هـ - ۱۱۸۹ م) در باروی مجمع علماء بود، امام فخرالدین رازی و شیخ الاسلام جلال الدین و راسد وافصح العجم مولانا سراج الدین به دربار او بودند. سلطنت وی از کشمیر تا غزنه تا کاشغر و ترمذ و بلخ و جنوباً تا اقصای غور و غرجستان می‌رسید، و غور و غزنه و بامیان در تحت فرمان او بود. چون سلطان معزالدین به شهادت رسید (۶۰۲ هـ - ۱۲۰۵ م) امرای مملکت او را به غزنه طلب کردند، ولی در گیلان بعد از ۱۴ سال شاهی از جهان رفت، و فرزندش جلال الدین علی بجای پدر نشست (۶۰۲ هـ - ۱۲۰۵ م) و علاءالدین برادر خود را به تخت غرنه بنشانند.

چون لشکریان غوری و غزنو تاج الدین یلدوز از دره کرمان حدود کورم بر علاءالدین تاختند. بنا برآن از بامیان به مدد برادر آمد، و در غیاب او عمش علاءالدین مسعود بن شمس الدین محمد تخت بامیان را قبضه کرد، و وزارت به صاحب وزیر داد، ولی جلال الدین بزودی بعد از تصفیه غزنه ببامیان آمده عم خود را با وزیر وی بکشت. چون تاج الدین یلدوز دفعه دوم بر غزنی حمله کرد، و لشکریان علاءالدین را در رباط سنقران (شغران) بشکست، و او را در غزنی حصار داد، جلال الدین از بامیان بمدد برادر آمد، ولی هر دو برادر بدست یلدوز افتادند، و واپس بامیان فرستاده شدند و در آنجا در گذشتند (حدود ۶۱۲ هـ - ۱۲۱۵ م) این بود مختصری از احوال هفت برادر غوری که شهنشاهی غور را تشکیل کردند و بعد از آنها سلطان غیاث الدین بن محمد سام بهاءالدین قسیم امیرالمومنین که از ملوک بزرگ غوریست پادشاه شد، وی با برادرش معزالدین به امر عم خود علاءالدین در قلعه و جیرستان زندانی بود، ولی سلطان سیف الدین بن علاءالدین آنها را رها کرد. و غیاث الدین در جنگ غزان با وی همراه بود. چون سیف الدین بدست سپه سالار خود کشته شد همین سپهسالار شیش لشکر غور و غرجستان را بیاورد و با غیاث الدین بیعت کردند، و او را بر تخت فیروزکوه نشانند (۵۵۸ هـ - ۱۱۶۲ م) وی برادر خود معزالدین را بر تبه سرچاندار حکمران ولایت استیه و کجوران گردانیده و ابوالعباس شیش را که بعد از کشتن سلطان سیف الدین قوتی بهم رسانیده بود بکشت. درینوقت عم غیاث الدین یعنی ملک فخرالدین مسعود حکمران بامیان از ملک علاءالدین قماچ سنجری حکمران بلخ و تاج الدین یلدوز حکمران هرات امداد طلبیده با لشکر بامیان و بلخ و هرات بر فیروز کوه

حمله آورد، و در موضع راغ زر مصاف ار استند. ولی پهلوانان غور در مرحله اول ملک یلدوز هرات را در بین لشکر خودش بکشتند و هراتیان را بیراگندند.

بعد از آن لشکر بلخ را نیز بشکستند و سرقماچ را بریدند، و به نزد ملک فخرالدین بامیان فرستادند، و خود وی را محاصره کردند، و غیاث الدین و معزالدین عم خود را محترمانه بگرفتند و بطرف بامیان باز گردانیدند. سلطان غیاث الدین بعد از آن گرمسیر و زمینداور را بدست آورد، و قادس و کالیون و فیوار و سیفروود و غرجستان و طالقان و گرزویان را نیز به سلطنت غور ضمیمه گردانید، و برادر خود معزالدین را از جروم (گرمسیر) و تگین آباد و سیستان بطرف غزنه و زاول و کابل فرستاد، وی لشکر غزان را که درینوقت بر غزنه دست یافته بودند بسال (۵۶۹ هـ - ۱۱۷۳ م) از غزنه پس راند و پایتخت غزنویان را نیز به غور ضم کرد، و بفتح هرات نیز همت گماشت، و بهاءالدین طغرل یکی از بندگان سنجر که بر هرات دست یافته بود از پیش لشکر سلطان به خوارزم رفت، و هرات در سال (۵۷۱ هـ) و بعد از آن فوشنج در سال (۵۷۳ هـ - ۱۱۷۷ م) ضمیمه مرکز غور شد.

درینوقت ملوک سیستان (که شرح آنها گذشت) نیز انقیاد نمودند، و بلاد شمالی مانند طالقان، اندخود - میمنه - فاریاب - پنجده، مروذق و خلم نیز فتح شدند. چون جلال الدین محمود پسر ایل ارسلان خوارزمشاه بمدد خطائیان اطراف شمالی مملکت را مزاحمت داد، بنابراین غیاث الدین بسال (۵۸۸ هـ - ۱۱۹۲ م) لشکر غزنه را تحت قیادت معزالدین و لشکر بامیان را بقیادت ملک شمس الدین و لشکر سیستان را برهنمائی تاج الدین حرب در رودبار مرو فراهم آورد، و در سواحل مرغاب خوارزمشاهیان را بشکست و در (۵۹۶ هـ - ۱۱۹۹ م) خراسان را صاف کرده تا نیشاپور پیش رفت، و آنرا بملک ضیاءالدین ابوعلی شنسبانی سپرد و مروشاهجان را نیز گرفته و ملک نصیرالدین زنگی پسر فخرالدین مسعود بامیانی سپرده شد. چون **غیاث الدین** مملکت را باز مرکزیت بخشید و تمام سرزمین آسیای میانه را از هندوستان تا عراق و از چین و جیحون تا دریای هرمز زیر پرچم فیروزکوه غور در آورد، و یگانه شهنشاه بزرگ خراسان شمرده شد، خلیفه بغداد الناصرالدین الله نیز سفرای خود ابن ربیع و قاضی مجدالدین قوه و ابن الخطیب را بدربار فیروزکوه فرستاد و سلطنت غوری را برسمیت شناخت و از دربار غور نیز سراج الدین محمد جوزجانی برسم سفارت به بغداد رفت، و بدینطور روابط حسنه سیاسی دو شهنشاهی بزرگ فیروزکوه و بغداد قایم گردید.

سلطان غیاث الدین از بزرگترین سلاطین غوریه و شرق است، که شخصی علمدوست و مهربان و عادل بود. بدربار وی علما و دانشمندان فراهم بودند، وی بعمر ۶۳ سالگی در شهر هرات روز ۲۷ جمادی الاولی (۵۹۹ هـ - ۱۲۰۲ م) از جهان رفت، و در مسجد بزرگ که خودش ساخته بود مدفون است. و این مسجد تا کنون در شهر هرات باقی است. وی اولاً مانند اسلاف خود بر مذهب محمد کرام سیستانی بود، ولی بعد از آن مذهب شافعی را قبول کرد. از مشاهیر علمای در باروی قاضی وحیدالدین شافعی مرورودی و صدرالدین کرامی نیشاپوری و قضات ممالک او قاضی القضاة معزالدین هروی و قاضی شهاب الدین هرما بادی، و وزیران او شمس الملک و عبدالجبار گیلانی و فخرالملک شرف الدین فزداروی و مجدالملک دیوشاری و عین الملک سوریانی و ضهیرالملک سجزی و جلال الدین ریوشاری و عین الملک سوریانی و ظهیرالملک سجزی و جلال الدین ریوشاری بودند. در تابستان دارالملک او فیروز کوه و در زمستان زمینداور بود، در توقیع خود (حسبی الله وحده) نوشتی. (تصویر نمبر ۵۴).

بعد از مرگ سلطان غیاث الدین محمد سام فرزندش غیاث الدین محمود که مردی عیاش بود از طرف عمش معزالدین بحکمرانی بست و فراه و اسفزار گماشته شد، وی لشکر فراهم آورده تا مرو و شاهجان پیش رفت، و بعد از شهادت معزالدین بسال (۶۰۲ هـ) از بست براه زمینداور بر غور تاخت و فیروز کوه را از ملک علاءالدین ابوعلی گرفته سرزمین غور را با غرجستان و تالقان و گرزویان و قادس و گرمسیر در تحت تصرف گرت و وراثت ملک پدر و عم شد. وی تاج الدین یلدوز را که یکی از خدمه معزالدین محمد بود چتر و مثال حکمرانی غزنین تا مجاری دریای سند فرستاد، و در سال (۶۰۵ هـ - ۱۲۰۸ م) سلطان قطب الدین ایبک را مثال ممالک هندوستان داد، و بدینطور سلطنت غور تا اقصای هند با لواسطه قایم ماند.

در سال (۶۰۷ هـ - ۱۲۱۰ م) ملک رکن الدین ایرانشاه محمود پسر ملک علاءالدین ابوعلی با ۵۰ هزار لشکر غزنه و کاسی بر غور و فیروز کوه تاخت ولی غیاث الدین محمود سر او را ببرید و علاءالدین اتسز حسین شنسبی که بمدد سلطان محمود خوارزمشاه با لشکر بلخ و مرو و سرخس و رودبار از راه تالقان بر غور تاخته بود غیاث الدین

محمود بین میمنه و فاریاب در سالوره با آنها مصاف داد، و لشکریان خوارزمشاهی و اتسز را بشکست، و بعد از آن چون علیشاه پسر تکش خوارزمشاه از برادر خود بدربار غور گریخت و غیاث الدین محمود او را در قصر برکوشک محبوس کرد، چاکران علیشاه او را بسال (۶۰۷ هـ - ۱۲۱۰ م) بکشند. وی پادشاه بخشاینده و عادل و حلیمی بود که خزاین پدر خود (۸۰۰) صندوق زر عین موازی چهارصد شتروار را بمردم نثار کرد.

بعد از مرگ غیاث الدین محمود فرزند چهارده ساله اش بهاءالدی سام از طرف امرای غور بر تخت فیروز کوه نشاندند. بعد از سه ماه سلطان علاءالدین اتسز شنسی بمدد سلطان محمود خوارزمشاه و امین حاجب ملک خان هرات بر فیروز کوه حمله کرده و در جماد الاول (۶۰۷ هـ) این شهر را بگرفتند، و بهاءالدین را با مخدرات دومان شاهی به خوارزم نفی کردند. و بعد از آن علاءالدین اتسز بن علاءالدین حسین جهانسوز بر تخت فیروز کوه نشست و تا (۴) سال حکم راند و در گیلان با ملک تاج الدین یلدوز و مویدالملک محمد بن عبدالله سیستانی وزیر غزنه مصاف منهزم شد، و بعد از آن ملک نصیرالدین حسین امیر شکار از غزنی بر غور تاخت و در جرماس علاءالدین اتسز را بکشت و غور را در تحت سلطنت غزنی آورد. در حدود (۶۱۱ هـ - ۱۲۱۴ ع) بود که تاج الدین یلدوز از غزنی علاءالدین در غور را بتخت فیروزکوه باز فرستاد، ولی علاءالدین در (۶۱۲ هـ) بدست سلطان محمود خوارزمشاه افتاد، و بخوارم بمرد و تمام غور در سلطه خوارزمشاهی آمد.

اما برادر دیگر سلطان غیاث الدین محمد که ابوالمظفر معزالدین محمد بن سام قسیم امیر المومنین باشد نیز از بزرگترین پادشاهان آل شنسب و مشرق است که در حضور برادر خود سر جاندر (قومندان کادر شاهی) بود، و بعد از آن حکمرانی ولایت کجوران و استیه غور یافت (۵۵۷ هـ - ۱۱۶۲ م) و بلاد گرمیسر را تاتگین آباد بدست آورد، و سلطه دوازده ساله غزان را در غزنه خاتمه داد، و با مرسلطان غیاث الدین محمد بر تخت غزنی جلوس کرد (۵۶۹ هـ - ۱۱۷۳ م) در سال (۵۷۰ هـ) گردی را فتح کرده و ملتان را از قرآمطه بگرفت و بسال (۵۷۳ هـ) گردیز را فتح کرده و ملتان را از قرآمطه بگرفت و بسال (۵۷۳ هـ - ۱۱۷۷ م) عصات سنقران را گوشمالی داد، در (۵۷۴ هـ) از جنگ بهیم دیو و نهرواله بیمراد برگشت و در (۵۷۵ هـ) فرشور (پیشاور) و در (۵۷۷ هـ - ۱۱۸۱ م) لاهور را بگرفت و بعد از آن تا آخر عمر تمام هندوستان را فتح کرده و بنور اسلام روشن گردانید.

از وقایع مهم عصر وی در افغانستان جنگ سلطان معزالدی محمد است با کفار خطاوملوک ترکستان در اندخوی، که سالار حسین خرمیل ملک گرزویان در مقدمه لشکر او بود، ولی چون لشکر غوریان کاری از پیش نبردند ملک عثمان سمرقندی از ملوک آل افراسیاب ترکستان در بین آمده و صلح کرد. و سلطان به غزنین برگشت چون جماعت کوکهران و قبایل کوه جود در پنجاب عصیان نمودند، لهذا سلطان محمد بغزو آنها بر آمده و بعد از سرکوبی شاه در راه غزنه بدست فدائی ملاحده در منزل دمیک (واقع ضلع جهلم کنونی پنجاب) بسال (۶۰۲ هـ - ۱۲۰۵ م) روز ۳ شعبان شهادت یافت.

سلطان محمد معزالدین غوری مملکت وسیعی را در قلب آسیا مانند برادر خود حفظ کرد و حدود شهنشاهی غوری را در هندوستان تا سواحل گنگا رسانیده و هم هند را بنور اسلام روشن گردانید شرقاً مملکت وی تا سواحل گنگا و غرباً تا اقصای خراسان و خوارزم و نساو باورد امتداد داشت، و جنوباً به بحیره عرب می پیوست، حکمداران او در ممالک زیر دست اینها بودند: ملک ضیاءالدین در غور و ملک تاج الدنی زنگی در بامیان، ملک حسام الدین علی کرماج در ملتان، قطب الدین ایبک در لاهور، ملک تاج الدین یلدوز در غزنه و کرمان، ملک ناصرالدین قباچه در سنده و اچه، سلطان بهاءالدین سام در بامیان سلطان غیاث الدین محمود در فیروز کوه، ملک تاج الدین حرب در سیستان، ملک تاج الدین در مکران، مکشاه در وخش وزرای معروف او ضیاءالملک در مشی و موعید الملک محمد عبدالله سجزی و شمس الملک عبدالجباری گیلانی اند، پایتخت سلطان در تابستان حضرت غزنه و خراسان و در زمستان لاهور هند بود. قاضی ممالک او صدر شهید ظام الدین ابوبکر و سید شرف الدین ابوبکر بن صدر شهید و قاضی لشکر او شمس الدین بلخی بود. علام سلطنتش بردست راست سرخ و پردست چپ سیاه بودن. منهاج سراج از وفور ثروت در خزانه شاهی سلطان ذکری می نماید که بقول خواجه اسماعیل خزانه دار در خزانه غزنی تنها از جنس الماس یکهزار و پانصد من موجود بود.

بعد از شهادت معزالدین محمد غوری آن مملکت بزرگ پارچه پارچه گردید، و قسمت شرقی افغانستان از غزنی تا مجاری سند در دست تاج الدین یلدوز یکی از خدمتگاران در بار غور افتاد که خدمت محمد می کرد. این تاج الدین

یکدختر بملک قطب الدین ایبک (حکمران هند) و یک دختر هم به ناصرالدین قباچه (حکمران سنده) داده بود، و غزنه را تا دریای سند ضبط کرد، ولی چون قطب الدین ایبک از لاهور بر غزنی تاخت آورد یلدوز در پنج آب دریائی سند با او مصاف داد و منهزم شد. و به کرمان وادی (کورم) رفت و از آنجا بر قطب الدین ایبک در غزنی هجوم آورد، و قطب الدین بعد از چهل روز سلطنت غزنی واپس به هند رفت، و غزنه در دست یلدوز باقی ماند، و چنانچه گذشت بمدد سلطان غیاث الدین محمود به مقابل سلطان محمد خوارزمشاه در جنگ هرات شامل شد و بر سیستان نیز لشکر کشید و با تاج الدین حرب ملک سیستان صلح کرد (۶۰۲ هـ) وی مدت نه سال بنام معزالدین محمد سکه زد و بران (عبده) نوشت چون لشکریان سلطان محمد خوارزمشاه از تخارستان بر غزنین آمدند و تا گردیز به مغافسه بگرفتند تاج الدین یلدوز به هندوستان و لاهور رفت و در جنگ که در تراین با سلطان التمش کرد گرفتار آمد، و در بداون کشته شد (حدود ۶۱۱ هـ - ۱۲۱۴ م) در وقت انقراض سلسه غوریان حدود (۶۱۲ هـ)

خوارزمشاهیان ولایت شمالی و غور و هرات را بگرفتند و سیستان تابست و تگین آباد و زابلستان در دست ملوک محلی سیستان آمد، و ولایتی غزنی و کابل و قسمت‌های شرقی تا مجاری سند به تاج الدین یلدوز تعلق گرفت، و بعد از او از طرف دربار خوارزمشاهی ملک کربر در غزنه و امین ملک در هرات و اختیار الدین محمد خرپوست در پشاور حکم میراندند (آخر ترین احوال آل شنسب در شرح خروج چنگیز داده می‌شود).

در عصر غوریان مدنیت، مدنیت دوره غزنویان به درجه کمال رسید ادبیات زبان دری بذریعه فاتحین غوری تا دهلی توسیع یافت و زبان پشتو نیز در خانواده سوریان پرورده و زبان و شعر و ادب شد. دین اسلام رادر تمام افغانستان و قسمت اعظم هند نشر کردند، و صنعت و عمران که نمونه آن مسجد جامع هرات و منار جام غور (رجوع به عکس ۵۵ - ۵۶) و قطب منار دهلی است، خیلی ترقی کرد، و علوم و فنون نیز در مملکت فصیح غوریان با علماء و شعرای نامور پرورده شدند و مدنیت اسلام (افغان و هند) که لودیان و غزنویان اساس آنرا نهاده بودند بمراتب پختگی رسید. از علماء و شعرای معروف دوره غوریان: امام فخرالدین رازی، نظامی سمرقندی، احمد میدانی نیشاپوری (صاحب مجمع الامثال) علی باخرزی (صاحب دمیه القصر) قاضی منہاج سراج جوزجانی (صاحب طبقات ناصری) قاضی وحید الدین شافعی مرورودی صدر الدین کرامی نیشاپوری، معزالدین هروی، شیخ الاسلام جلال الدین ورساد، مولانا سراج الدین جوزجانی، ابو نصر فراهی، محمد عوفی (صاحب لباب الالباب) اسعد سوری، شیخ تیمن، تایمنی، مکیار غرشین، قطب الدین بختیار، شکارندوی (شعراي پشتو) ملک الکلام فخرالدین مبارکشاه (صاحب نسب نامه منظوم غوریان) و غیره. زبان دربار غوریان دری بود و چون غوریان طایفه سوری اند، لهذا در عصر شان اقوام از کوه‌های غور و جبال سلیمان به وادیهای ترنک و ارغنداب و هیرمند و کابل و هریرود باز سرازیر شدند، و در لشکرهای شاهان نیز در فتوحات هند اشتراک کردند، و بسی از قبایل و افراد و سراب قبایل با شهنشاهان و جانشینان شان در هند باقی ماندند، که بقایای آنها تا کنون هم در سرتا سر هند فراوانند:

از قبیل لودیان، سوریان، نیازیان، مهمندان، شیرانیان، بهریچان که اکثر آنها در هند به نامهای روهیله یا پتان یاد می‌شوند، و این مردم حتی تا کنون هم در مناطق مختلف هند حکومتهای خاص و مناطق ریاست و نفوذ دارند.))

**تعداد زیاد از دانشمندان عقیده راسخ دارند پشتونها آریائی هستند. اگر شخصی عقده ندارد سوال میشود بلوچها، سکها و پنجابی ها هند وپاکستان که شباهت 100 فیصد چهره پشتونها را دارد از کجا آمده است زیرا اینها نژاد در اویدی یا نژاد اصلی هند نیستند. این طایفه از قوم پکتیان بود که دارای دین بنام بدها بود و زبان این قوم را پکتو می‌گفتند و سرزمین آنها را بنام پکتیس پکتیا یا پکتیکا می‌گفتند. این قوم دارای چهار شاخه بودند اپریتی (افریدی) سترگی دی (ختک) دادیکی (دادی) و قوم چهارم آنها گندهاری (قندهاری) می‌گفتند. که تمامی این اقوام در کناره‌های کوه‌های سفید هندوکش که گندهاری‌ها پس از حاصل نمودن دین بودیزم (۲۳۰۰ ق م) و هنر یونانیان باختر سر زمین بزرگ را بنام گندهاره ساختند که هنر گندهاره از مشهورترین هنر وقت بود.

پس گفته میتوانیم که صدیق فرهنگ اشتباه بزرگ نموده تاریخ پشتونها را از قرن 17 ببعده شمرده است. به تعقیب آن شهید احمدشاه مسعود دریکی از بیانیه های خود اظهار نموده که قوم پشتون قبل از قرن 17 نام گم بود. شما تاریخ غوری ها و سوری های افغانستان و هند را خواندید و قضاوت کنید. غرض شنیدن گفتار شهید احمدشاه مسعود

اینجا را کلیک کنید و ببینید که تعداد چقدر اشتباه تاریخی نموده است. داکتر صاحب حبیبی روی اسناد تاریخی نوشته است. و هم چقدر زحمت کشیده است تا تمامی اوراق شعرا و تاریخ دانان را مطالعه نموده و اسناد بدست آورده است. <https://www.facebook.com/photo.php?v=405808996230574&set=vb.146247718853371&type=2&theater>

غرض دیدن باید = موس + citral بناغاً معلوم میشود جنبش ملیت پرورستی و قوم گریت از وجود شورای نظار برخاسته است.

در سالهای ۱۳۵۷ افغانهای که بنام جهاد در پاکستان جمع شده بودند تلاش نمودند ریشه خود را سامی پندارند تا بتوانند کشورهای عربی را بخود جلب نموده و از آنها پول بستانند. بدین لحاظ آنها از کتاب که شیرمحمد خان گنداپور ابراهیم زائی در هندوستان تالیف نموده بود سو استفاده نمودند. شیر محمد خان بالانتر فرمایش انگلیسها کتاب را در سال ۱۳۱۱ هجری شمسی بنام "تواریخ خورشید جهان" تالیف نمود. شیر محمد کوشش نموده که ریشه تمامی پشتونها را سامی یهودی سازد و منشع آنها را کوههای سلیمان نشان دهد. حضرت سلیمان یک پیغمبر یهود بود. در حالیکه نیت و پاشان شدن پشتونها از غور و بامیان آغاز گردیده به غزنی و پکتیا مهاجرت نموده اند. و پکتیا خانه اصلی آنها شده در تمامی دره های پکتیا و پکتیکا جز همین مردم دیگر کسی زندگی ندارد. پس از کتاب شیر محمد یکتعداد نویسنده گان نام گم خواسته است تا این کتاب بی ریشه را مستند ساخته بشکل ماهرانه در کتابها نوشته نماید. کنون یک گروه کوچک و محدود از شورای نظار و جمعیت اسلامی از بکها و حزب وحدت وابسته به ایران به عوض اینکه وحدت ملی و یگانگی را تجویز نمایند از این کتاب سو استفاده نموده افراد ساده و نادان را تحریک می نمایند تا هویت اقوام شریف افغانستان را گمنام ساخته حویشرا برتر بنمایش گرایند. این گروه را بنام ناسونالیزم و سکتاریزم می توان گفت. فرض کنیم اگر صحت داشته باشد ۲۳۰۰ سال قبل بسیار سالها قبل است. از آن بعد یونانی کوشانی اعراب و مغلی درین کشور سلطنت نموده نسل این کشور را تغییر داده است. هر کس که در یک کشور تولد می شود همان جا خانه او است. مفکوره مترقی جهان گویند بشر برادر هم دیگر و از یک مادر بدنیا آمده اند این پادشاهان و حاکمیت طلبان بود که بین دو کشور مرز ساخته اند. بشر مرز ندارد. زمین خانه و وطن همه انسانها است. از ملیت گرائی و قوم بندی نباید استفاده سیاسی صورت گیرد. چنانچه کنون بین کشورهای اروپائی امریکائی و استرلیا مرز وجود ندارد.

بنده تحقیقات در مورد اقوام دوازده گانه و ده گانه یهودی نمودم. از اقوام دوازده گانه صرف یک قوم (یهودا) زنده مانده باقی از بین رفتند. از اقوام ده گانه که در سالهای بعد توسط آسوری ها شکست خورده در سراسر جهان پاشان شدند تعداد زیادی آنها توسط کورش شاه هخامنشیان دوباره جمع شده به آنها اجازه داد تا دوباره به اسرائیل باز گردند. غرض معلومات شما بنده مختصراً نام پدران قبیله دوازده گانه و ده گانه یهود را می نویسم هیچکدام آنها بنام افغان نبوده است. اگر فرضاً نام کدام یهودی افغان می بود ۲۳۰۰ سال قبل است. کلمه افغان یک اصطلاح است که در جریان قرون ۱۷-۱۱ توسط ایرانیان و فارسی زبانان بر این مردم مروج شده است. مردم پشوزبان یک دیگر خود را پشتون می نامند. در کتابهای و داستانهای قدیم نام پشتونها فقد و فقد پکت است.

پاشان شدن اقوام بنی اسرائیل و زندگی آنها پس از انهدام

درباره اقامت طوایف بنی اسرائیل در بین النهرین اطلاع زیادی در دست نیست. این طایفه از شاخه های آرامی زبان و از قوم سامی بودند ولی یک واحد مستقل قومی یا زبانی به شمار نمی رفتند؛ در آغاز "عبرانی" نامیده می شدند و سپس "بنی اسرائیل". در زمانیکه گروهی از بزرگان شان در بابل (۵۹۸-۵۳۹ پیش از میلاد) بشکل تبعید بسر می بردند به "یهودی" شهرت یافتند زیرا تبعیدیان از قبیله یهودا بودند. در تورات نسل بنی اسرائیل را به حضرت یعقوب پیامبر (ع ص) نواسه ابراهیم علیه سلام ذکر نموده است. یعقوب دوازده پسر داشت نامهای آن قرار ذیل است: روبن، شیمون، لوی، جودا، دن، نفتالی، گد، آشر، ایساگر، زبولون، یوسف و بنیامین بود. این فرزندان از بطن دو زن یعقوب بنام لیه و راشل و دو خدمه خانمهای شان بیلها زیلیا بدنیا آمده است. بعداً این پسران دوازده

قبیله بنی اسرائیل را تشکیل دادند. ۴۰۰۰ سال قبل یعقوب و پسران او به دلیل دعوت برادرشان یوسف که در آن زمان در مصر صاحب جاه و جلال بود به سرزمین مصر مهاجرت می‌کنند. وقتی آنها به مصر می‌روند تعدادشان ۷۰ نفر بود ولی در چهار نسل تعداد آنها به ۶۰۰۰۰۰ نفر افزایش می‌یابد. فرعون (خدا مصر) از قدرت گرفتن فرزندان یعقوب خوف نموده دستور داد که تمامی فرزندان یعقوب را بکشند. در چنین زمان اقوام عبران یا قوم بنی اسرائیل از طرف شاه مصر مورد اذیت قرار گرفته تعداد اسیر و کشته شدند. دلیل که نام اولاده یعقوب را بنی اسرائیل می‌نامند این که یعقوب کوشش نمود تا فرعون را که دعوی خدائی می‌کرد از عملش باز دارد. اسرا و ایل در زبان عبری بنام میازه با خدا یا غلبه با خدای مصر بود. و بنی اولاده را می‌گویند. بعداً اولاده یعقوب به دین موسوی می‌گرایند بعد از مرگ موسی و نسل او، نسل بعدی به رهبری یوشع وارد کنعان می‌شوند. از اینکه این قوم یکتا پرست بودند در هر جا مورد ظلم و تهاجم قرار می‌گرفتند. در سال ۱۱۵۰ قبل المیلاد طالوت پادشاه یهودیان می‌شود در زمان که طالوت پادشاه بود قدرت بدست یهودا نوه یعقوب و پیغمبری بدست لاوی نواسه دیگر یعقوب بود. تمامی آل بنی اسرائیل در قوم یهود که پسر دور چهارم یعقوب هستند مدغم می‌شوند. این قوم در مراحل اول بنام عبرانی یاد می‌شدند زمانیکه به بابل تبعید شدند نام بنی اسرائیل را برایشان گذاشته می‌شود. وقوم که امروز بنام اسرائیل است اولاده یهودا است. در سالهای ۹۳۳ داود پادشاه اسرائیل می‌شود پس از داود سلیمان پادشاه می‌شود. سلیمان معبد معروف را در جوراشلیم می‌سازد. پس از سلیمان در اسرائیل دو پادشاهی تشکیل می‌گردد. ۹۰۷-۹۲۷ ق.م. دولت یهودا و افراهیم نامیده می‌شود که پایتخت یکی اینها نابلس و دیگری جورا شلم یاد می‌نمودند. جنگهای خونین بین یهودا و افراهیم باعث آن می‌شود تا پادشاه آسوری یهودیان را مغلوب سازند و افراهیم خراج گذار آسوری می‌شود. دیری نمی‌گذرد که شاه آسوری سارگون دوم توطئه می‌چیند و اقدام برای نابودی اقوام دهگانه یهود می‌نماید. سر انجام قوم یهود بشکل غلام و کنیز فروخته می‌شوند و گروهی از اشرافیون یهود در بین‌النهرین تبعید می‌شوند. در سال ۷۲۱ قبل المیلاد یهودیان در سراسر دنیا پاشان می‌شوند. گروه از این یهودیان در ایران گروه در افغانستان آسیای میانه و در شهرهای غور کابل غزنی و شهرهای هندوکش جنوبی و کشورهای آسیای میانه فرار می‌نمایند. هجرت یهودیان به سوی افغانستان از زمان سامره آغاز شد که زمانی که آسوریان در سال ۷۱۹ ق.م بر آنان غلبه حاصل نمودند. این یهودیان در هم جواری هر قوم ملیت و زبان که وجود داشت در آمیزش در آمده با آنها هم زبان شدند. چنین یهودیان در کابل هم بودند که به زبان دری کامل صحبت می‌کردند و در ازبکستان و تاجکستان زبان تاجکی را اختیار نمودند. پس از اینکه دین اسلام ظهور نمود اولاده‌های زیادی این قوم به اسلام رو آوردند. و آنان که مسلمان شدند از همان روز تاریخ یهودیت آنها ختم می‌شود. گروه‌های دیگر آنان در محلات که اذیت نمی‌شدند به زندگی یهودیت ادامه دادند. گروه پس از شکست مسلمانان از لشکر مغل بوطن خویش باز گشتند. گروه در جریان جنگهای صلیبی به اسرائیل بر گشتند گروه در ارمنستان پناه بردند گروهی پس از قرن ۱۷ به اروپا پناه بردند. قبل از قرن ۱۷ عیسویان یهودی‌ها را متهم به قتل حضرت عیسی می‌دانستند. با یهودیها یکجا زندگی نمی‌نمودند. البته باید گفت که کوه‌های سلیمان تنها در افغانستان نبوده بلکه در ایران پاکستان و هم در قرغیزستان کوه است بنام سلیمان و تخت سلیمان یاد میشود.

شجره قوم بنی اسرائیل

۱. ابراهیم

۲. اسحاق (برادر کوچکتر و ناتنی اسماعیل نام مادر وی ساره زن اول ابراهیم بود.)

۳. یعقوب به بنی اسرائیل اسباط دوازدهگانه اسرائیل شامل: روبن شمعون لاوی یهودا یا جودا یساکر زبولون دان نفتالی جاد اشیر بنیامین بود

۴. یوسف از وی دو قبیله بوجود آمد شامل: منسه و افرایم

۵. یهود یا یهودا منتسب است به چهارمین پسر یعقوب و تنها بازمانده اقوام بنی اسرائیل می‌باشد. کورش پادشاه هخامنشیان (۵۹۹-۵۳۹ پ.م) پس از مغلوب ساختن بابل و مصر به یهودیان تبعیدی در بابل، امکان داد تا به

سرزمین یهودیه باز گردند که شماری از یهودیان به ایران کوچ کردند. و تعدادی زیادی از این اقوام از هر کنج کنار شهرهای آسیا دوباره به یهودیه یا جوراشلم باز گشتند. پس از آن یهودیان در حمایت بعضی از کشورهای عیسویان زندگی می‌کردند. در زمان محمد (ص) و امپراطوری اعراب تعداد زیادی از یهودیان به کشورهای اروپائی و آسیائی فرار نمودند. پس از اینکه اعراب از دست هلاکو مغلی شکست خورد یهودیان دوباره به فلسطین برگشت نمودند و پس از چنگیزیان دوباره در تحت حمایت عیسویان زندگی می‌نمودند. در سال‌های ۱۱۷۱ تا ۱۲۵۰/۱۲۶۰ م سلطان سلاح الدین ایوبی (کوردی) توانست اغلب سرزمین‌های پادشاهی بیت المقدس و شهر قدس را از دست عیسویان آزاد سازد و این باعث آغاز جنگ سوم صلیبی به فرماندهی پادشاه فرانسه و انگلستان و آلمان گردید. ایوبیان از قوم کورد تبار بودند که در مصر عراق فرمانروایی کردند. پایتخت‌های ایشان دمشق و قاهره بود. ایوبیان تعداد زیادی از یهودیان و مسیحان را در روم به غلامی فروختند. پس از آن ترک‌های عثمانی کشورهای عربی را در کنترل داشتند. تا آنکه به تاریخ ۲۹ نوامبر سال ۱۹۴۷ میلادی، سازمان ملل طرح تقسیم فلسطین را به دوکشور اسرائیل و فلسطین و اداره شهر جوراشلم را، به صورت بین‌المللی تصویب کرد و یهودیان پس از سالهای متمادی دو باره صاحب وطن شدند. امکان آن می‌رود که چندین خانواده یهودی به غور و هرات زابل کابل مهاجر گردیده باشد. به هر صورت غوریان به اقوام گفته می‌شد که در میان کوها زندگی داشتند که متشکل از چندین قوم بود قسمت جنوب شرقی غور را غرجستان می‌گفتند که متشکل از مردمان ترک هزاره و تاجک بودند. که بعداً زبان دری زبان عام آنها شد.

سوی استفاد از نام اقوام دهگانه بنی اسرائیل در طول تاریخ.

سو استفاد از نام قبایل کمشده این برای بار اول نبوده بلکه در چندین دوره تاریخ شاهان از این نام غرض پیشبرد سیاست خود استفاد نموده است.

خاستگاه اقوام پشتونها بر اساس افسانه شیر محمدگنداپوری

این قوم خود را پشتون‌های اصلی دانسته خویش را اولاد افغانیه می‌پندارند. گویند افغانیه فرزند یرمیا نواسه ساول بود. ساول حدود هزار سال قبل از تولد حضرت عیسی در زمان حضرت سلیمان پادشاه بود. در سالهای ۶۰۰ قبل از میلاد اولاده‌های ساول از ایران به آنطرف دریای هرات و در غور جایگزین می‌شوند. که یک هزار پنجصد سال بعد از حضرت سلیمان می‌باشند. درین زمان این طایفه را بنی افغان یا بنی اسرائیل می‌گفتند. و هم این مردم را غرزی یا کوهستانی یاد می‌نمودند. گویند در زمانیکه عربها هرات را در تصرف آوردند خالد بن ولید آنها را به اسلام دعوت نموده یک گروه این قوم را نزد پیغمبر (ص) برد. در میان آنها شخص بنام قیس سردار قوم بود. قیس اولاده نسل ۳۷ ساول بود. قیس در مکه نزد پیغمبر (ص) شرفیاب شد. پیغمبر نام قیس را از وی برداشته نام عبدالرشید را بالای او گذاشت. عبدالرشید دختر خالد بین ولید را به نکاح خود در آورد. پس از آن تعداد زیادی از این قوم مسلمان گردیده به مقامهای بلند جای گرفتند. از دختر خالد بن ولید سه پسر بدنیا آمد که بنام سربین، بیتان و غرغشت یاد می‌شد. که از اولادهای همین سه برادر ۴۰۰ قوم ساخته شده است. اقوام که از پشاور تا قندهار ساخته شده است عبارتند درانی، ترین، شیروانی و کهتران که از دو اولادسربین می‌باشند. یوسف زی، محمد زی، مهمند داود زوی و غیره اولادهای بیتان هستند. غلزی، لودی، سوری اولادهای دختران بیتان می‌باشند. غرغشت دارای سه پسر بود. اقوام که از اولاد سوم قیس ساخته شده است کاکر وزیر شیتک توری ختک اپریدی و غیره است. این داستان ممکن درست باشد ولی پشتونها نبودند. گروه است که در همجواری پشتونها زندگی داشتند و زبان پشتو را اختیار نمودند. در زمان که اعراب داخل افغانستان میشود آنها به اساس نژاد متحد عرب میشود مسلمان میشوند و صاحب اقتدار میشوند. به همین ترتیب گروه بزرگ از سایر پشتونها را باخود متحد مذهبی و زبانی می‌سازند و تاریخ پشتونها از همین زمان روشن میشود.

نتیجه

نظر به شواهد و اسناد که بدست داریم چنین استنباد شده میتواند قوم پشتون با چندین طایفه خود از آسیای میانه داخل غور میشوند. گروه در بامیان گروه به پکتیا و سایر مناطق کوه بند میروند. و در زمان سوریان و غزنویان غوریان الی دهلی میرسند. زبان رسمی اول سوریان پشتو بوده پس از وسعت سلطنت بخصوص در زمان امپراطوری سلطان غیاث الدین زبان دری انکشاف پیدا می نماید. و زبان رسمی میگردد. گفته میتوانیم که پشتونها نسبت به غذا های نباتی از غذا های حیوانی زیاده استفاده می نمودند. زیرا آنها علاقه به زراعت صحرا و کنار دریا نشینی نداشتند معمولاً دره های کوهی و سرسبز پر علف را بنوبه اشغال مینمودند. به نظر بنده تنها سوریان یا اقوام غلجی پس از مقاومت سخت از غور و بامیان کوچ نموده به مناطق صعب العبور و دور از دسترسی مغلیان نقل مکان نموده پس از مدت زمان دوباره طور فصلی به دره های افغانستان در هجرت بودند. زیرا در زمان سلطان محمد خوارزم شاه غوریان پا بر جا بودند. و پس از سلطان محمد خوارزم غوری ها ناپدید شده جای آنرا هزاره ها و ایماقها می گیرند. پشتو زبانها با وجود سلطنتهای زیاد به زبان خود توجه ننموده به زبان دری روی آورده اند. کنون 20 فیصد از دری زبانان داخل و خارج افغانستان پشتون بوده ولی به زبان پشتو صحبت کرده نمی توانند.

اقوام پشتونها

پوپل زائی	فیروزخیل	سالارزی	جبارخیل	آخونزاده
مهسود	کاگر	سپای	جهانگیری	هود خیل
مهمند	کتوازی	سلیمانخیل	حکیمزی	آکاخل
میاخلیل	کریمزی	سواتی	ختک	تره خیل
میرزاخیل	کاکمز	سوری	خروتی	دستو خیل
ناصری	کوندی	سومیزکیکوی	خلیلها	بهادرزی
نایب خیل	گادون/جادون	شتک	چمکنی	اچکزی
نورزی	گندهپور	شملزی	داودزی	ادوخیل
نهانی	گیگیانی	شلمانی	درانی	ارکزی
نیازی	لودی	شهبازخیل	درپهخیل	اروکزی
ور	محبت	شیرانی	دفتانی	استانکزی
وردک	محمدزی	شیرزی	دلازک	اسحقزی
وزیری	مروت	شینواری	دوستیخیل	اسلام خیل
یوسفزی	مشوانی	صافی	دولتزی	افریدی
اوان	ملاگوری	عثمانخیل	خُدران	اکبرزی
بابورخیل	مانگل	علیزی	خاخی	الکوزی
بارکزی	موسیزی	عمرخیل	(تبیوال	امرخیل
بازی	موسیخیل	عمرزی	تنولی	امینزی
بنگش	مومند	غلجی	تارینها	اوریاخیل
بوندچنتا	پودی	ترهکی	ترکانی	پهلوانخیل
		ابراهیمخیل	احمدزی	پیاروخیل
				بهیتانی

نژادهای افغانستان نوشته هنری والتر بیلو و چاپ نشرات کلکوته تاکسکر سینگ کمپنی صفحات 9-113

سال چاپ 29 جنوری سال 1880 لاهور

*افغان در انسالوکوپیدیا ایران

<http://www.iranicaonline.org/articles/afgan-in-current-political-usage-any-citizen-of-afghanistan-whatever-his-ethnic-tribal-or-religious-affiliation>

*نژادهای افغانستان در وبگاه کتابخانه کانگریس

<http://countrystudies.us/afghanistan/53.htm>

*نفوس افغانستان در سایت اداره اطلاعات مرکزی امریکا

<https://www.cia.gov/library/publications/the-world-factbook/fields/2119.html?countryName=Afghanistan&countryCode=af®ionCode=sas>

*پتان در وبگاه [World Directory of Minorities](#)

<http://www.faqs.org/minorities/South-Asia/Pathans.html>

*ملیتهای افغانستان نظر به تعداد مذهب ملیت و نفوس

<http://www.afghanistans.com/Information/default.htm>

* [تاریخچه اقوام و نژادها در افغانستان](#) نوشته دوکتور عنایت اله شهرانی با همکاری دوکتور عنایت فاریابی

<http://turkistanjenubi.wordpress.com/2010/01/06/%D8%AA%D8%A7%D8%B1%DB%8C%D8%AE%DA%86%D9%87-%D8%A7%D9%82%D9%88%D8%A7%D9%85-%D9%88-%D9%86%DA%98%D8%A7%D8%AF%D9%87%D8%A7-%D8%AF%D8%B1-%D8%A7%D9%81%D8%BA%D8%A7%D9%86%D8%B3%D8%AA%D8%A7%D9%86%D9%85%D9%82>

http://www.jatland.com/home/The_Races_of_Afghanistan/Chapter_X

اسطوره ده سبط گمشده بنی اسرائیل نوشته دکتر عبدالله شهبازی در وبگاه اختاپوس

<http://octopus.parsiblog.com/Posts/34/%D8%A7%D8%B3%D8%B7%D9%88%D8%B1%D9%87+%D8%AF%D9%87+%D8%B3%D8%A8%D8%B7+%DA%AF%D9%85%D8%B4%D8%AF%D9%87/>

* [ملک سلیمان علیه السلام: آخرین دوره حکومت انبیاء بر بنی اسرائیل](#)

<http://www.jc313.ir/9743-%D8%A8%D9%86%DB%8C-%D8%A7%D8%B3%D8%B1%D8%A7%D8%A6%DB%8C%D9%84%D8%8C-%D8%AD%D8%B2%D8%A8-%D8%B4%DB%8C%D8%B7%D8%A7%D9%86.html>

*افغانستان در پنج قرن اخیر نوشته میر محمد صدیق فرهنگ جلد اول افغان پشتون وپنهان صفحات 35الی 56

*افغان ویکی پدیا انگلیسی

<https://en.wikipedia.org/wiki/Afghan>

*نفوس شناسی افغانستان ویکی پدیا انگلیسی

https://en.wikipedia.org/wiki/Demography_of_Afghanistan

* [پیدایش قبایل افغان \(پشتون\) در خراسان \(افغانستان نوشته صاحب نظر مرادی در وبگاه](#)

<http://www.khorasanzameen.net/php/read.php?id=955>

1. (برای تفصیل این موضوع دلچسپ تاریخی و لسانی و ادبی به کتاب پته خزانه طبع کابل و جلد دوم تاریخی ادبیات پشتو رجوع شود.)